



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



کتابخانه و موزه سید الشهدا

کمند برنجی برای رفتن کل گنبد کلاان

بنابر حجابست یک عدد وزن محاسب

قیمت کمند مذکور ه سوم

بابت مزدوری کارگران و استادان

هر یک که هر و هم و آمدی است گنبدی میزان کل

مذکور در دولت معد کمند

بستخط خام فقیر حسین کزین مغرب است ۱۸۷۶ ۱۸۷۶

گر در حوض سنگ مرمر فواره

فواره اندرون حوض سنگ مرمر

فواره رود بروی دروازه کلان

فواره اندرون حوض رودی مسجد

فواره اندرون حوض رودی چنانچه

بالکل نیازی و تعمیر شده و در ضمن بنای محل جمع مکان

معمد دروازه کلان و غیره

بیارهائی هر چهار لبندی بنار

لبندی گنبد کلا ن از چه کم

طول حوض سنگ مرمر

عرض حوض سنگ مرمر

عمیق حوض سنگ مرمر

لبندی کلسه صفت ظروف

نواره روبروی درگاه

فشر بندي پیش دروازه

ماهینه داران و غیره

عسکر خجسته کاری و غیره

عسکر سنگ بر آئینه های

کشتی و دویم رویه

کرسی سنگ سرخ کیدم

کرسی سنگ مرچک که درم

مسجد چتوڑی موم عوض

چوک مسجد چتوڑی

خانہ مئی عتب چتوڑی

خانہ مئی عتب اکبر آبادی

حویلے اکاہ خان

غسلول خانہ وغیرہ

ساح خانہ وغیرہ

جو کھنڈی اکبر آبادی

جو کھنڈی فسچوری

جو کھنڈی بسی خانم

جو کھنڈی تیتے خانم

جو کھنڈی سرمدی محل

جو کھنڈی رانی محل

منصل کٹرہ جو کھنڈی بدکوره

مسجد پنجوڑی معوض

چوک مسجد پنجوڑی

خانہ مائی عقیب پنجوڑی

خانہ مائی عقیب اکبر آبادی

حویلی اٹکاہ خان

غسلول خانہ وغیرہ

سلاح خانہ وغیرہ

جو کھنڈي اکبر آبادي

جو کھنڈي فسچوري

جو کھنڈي سبي خانم

جو کھنڈي جيته خانم

جو کھنڈي سردي محل

جو کھنڈي راي محل

منحل کثره جو کھنڈي بدکوره

کٹھن مہی پائیکے خانہ بیکم صاب

کٹھن مہی پائیکے خانہ بیکم صاب

تعبوئذ چوب صندل مع صندوق

تعبوئذ چوب صندل مع صندوق

بازار جانب مشرق

بازار جانب مشرق

بازار جانب مغرب

بازار جانب مغرب

دروازہ جانب مشرق

دروازہ جانب مشرق

دروازہ جانب مغرب

دروازہ جانب مغرب

دروازہ جانب جنوب

دروازہ جانب جنوب

در آینه علی

جلوس از عینره

در آینه علی

کشتار و ای بیرنگ

در آینه علی

گل و حسن از عینره

در آینه علی

فصل خانه و عینره

در آینه علی

مستخر خانه و عینره

در آینه علی

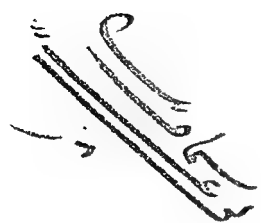
شتر خانه و عینره

در آینه علی

چینا از شاه شاهچهران

کوه

ابوان کلان لعل در واز ده جانب مشرق



و جنوب است

ابوان کلان لعل در واز ده کلان جانب

مغرب و جنوب است



خیابان باغ روضه نماز محل نعم بمبعوض حوض کلان



سنگ مرمر است

دیوار باغ روضه مناز محل جانب مغرب



دیوار باغ روضه مناز محل جانب جنوب است



دیوار باغ روضه مناز محل جانب شمال

طرف دریا می خمین است



سے ابوان مائی واقف ہے

برج مشرق

برج مشرق منع لعل دروازہ ہے

برج جنوب

برج کج منع ہے و جنوب منع لعل دروازہ

برج مغرب

دبوار باغ و صنمستان محل جائب مشرق

بروج کج مغرب روبرو باولی موسه

سنگ سنج واقع است



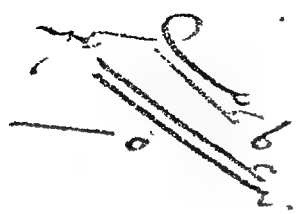
برج مبداء یعنی مبادی محل نشین

منزلان مع مکان ابوان اما می است



برج کج شرق روبرو سند اسفند

بروجکچہا یی معہ دروازہ کلان روضہ



منازل محل واقفست

بروجکچہا یی مشرق روبرو کنارہ دریائے

جمن معہ ابوان ہائی طرف حویلی اکاہ خان



بروجکچہا مغرب روبرو کنارہ دریائے

نامعہ ابوان ہائی طرف گھاٹ بسی

سکوارژ مائی چوب آینه سس یک یخت

مجلس

در آینه محل است

زنجیر مائی برنجی برای مرمت مینار

مائی مفبره مت از محل با نوبی گم

مجلس

مجلس

جماعت خانم معوض و بمعوض صحن و کاشیائی

مجلس

چهارمین سنگ مرمر یعنی جالبه چهارم



نیکوکاری است

کیوار چوب صندل و زو جهای در ائین



محل واقعه است

کیوار برنجی برای بیمارهای روضه ممتاز محل

در هر یک بیمارستان محبت و یک محبت

در زینه آمد و رفت بالایی چهره محراب های

سروانندرون نهفان مرفد موه

نعوید پادشاه اعلی حضرت شاه جهان

عالمی ... ۱۰ ... ۹ ... ۱۰ ... ۱۰

بک حجت کبوار سنگ شیم موه جواهر

بجیکاری برای درواز هتجر حبه جالی

و بخت نفره و طری برای نهفان

عالمی

تعویذ حضرت شاه جهان بادشاہ

غازی منیر علی شہابی خداجہ



ممتاز محل اکبر ثانیہ ارجمند بانو بیگم



تعویذ ہامی بالا اذرون گبٹن زکوان در میان

مہم در حجر مرقد ارجمند بانو بیگم

روضه ممتاز محل مقدسه و غفر



روضه ممتاز محل مع هر چهار مینار مع کرسی

چهار روضه منوره هفت در عم است



نوعید مای سنگ خام مع چپکاری است



بیگم صاحب ممتاز محل بانو بیگم

نویسنده: محمد علی

نویسنده: محمد علی



نویسنده: محمد علی



نویسنده: محمد علی

نویسنده: محمد علی

روضه ممتاز محل مقدسه و غیره



روضه ممتاز محل معہ ہر چار مینار معہ کرسی

چکر روضہ منورہ ہفت دریم است

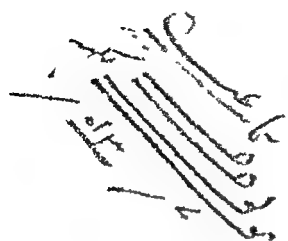


نوبذائی سنگ خام معہ پچکار ہی است



بگم صاحب ممتاز محل بانو بیگم

لاله رود و دانشمند از دفتر خانه بادشاه



صرف گیر دیده بود

باقی از خزانه عامه سایر صوبه اکبر آباد

تخواه نوکران در جایسد و مینافتن



سجد مومنین و مومنین و مومنین



بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت

وزمان خلافت عبداللّٰه بن محمد اکبر شاه

پادشاه نورالدین امام مقتدر سلطنت

خواهد شد انیمعنی نیز در خاطر بود بابر آن

منقذات نورالدین محمد جهانگیر اسم

لقب غر و مقدر سا ختم : : :

صرف عمارات روحه مستوره معرفت

رسید که نام خود تعبیر باید نمود که این اسم

محال شتباه است بنام فیاض روم ملهم گشت

و عینب در خاطر انداخت که کار بادشاه

چهارگیر نام نهاد و هست لقب خود و چون جلوس

نمودم در وقت طلوع نیر اعظم نورانی گشتن

افاق عالم نورالدین لقب خود ساختم و نیز در

ایام شهر او بگزارد و نمایان پنداشیده

والد بزرگوارم موضع سبکدوش که محل ولادت

این بود و پر خرد مبارک گرفته پایه تخت سادر

عصیه چهارده و پانزده سال این کوه که و سبکدوش

درنده و پرند بود و شت تملک انواع عمارات

و باغات برآمده و منظرهای منزه و جانی

و کشت قنعم یافته بعد از فتح کجرات این موضع

بفصل زمستان که گشت چون بادشاه شد بمجاظر

فرب را این است الهی برونه خواهم معین الدین

چستی و کامران شدن چستی و کامران

بند بود و نه بخاطر گذرا بیدند که بجهت بقای حق

این مطلب با سزاوارت بیکر کایتان است

باید نمود و لحذا با جان و نفس در راه خدا و نه که اندر لغا

عزیز است که نعمت فرمایند و او را باین در زانی

و نیکو اندر لغا می آید که عدم بود و او را در راه

ز فتن جلال الدین محمد اکبر شاه بادشا

بخواهش اولاد بجناب خواجہ معین الدین

چشتی و بشارت شدن جهت ملازمت

محشے و کامران شدن جلال الدین محمد اکبر شاه

بادشاہ عازی چنانچہ عمر بست و شست سالگی

فرزند نیریت و ایشان بچیت بقای

فرزند بدرویشان و گوشتیان کربان

بزرگداشت فناء و بچو سائے سپهر

پیتا رنجش اندیشہ اور دردی

در نسیم صفتش باز از چارسوئی

چنین گفت طبع حقایق شناس

سعادت سرایي ہمایون اس

سبع ادت سس رای ۱۰۵  
۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵

یایون اس اس  
۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵  
عید ۱۰۵ ہجری

ۛ چو ابوابِ او عالم آرا می شد ۛ

ۛ سری خاک زو با سمان سائی ۛ

ۛ شهنشاهِ آفاق شاه جهان ۛ

ۛ که نماز و باور روح صا جفیران ۛ

ۛ پابین رونق و زیب و زینت محکا ۛ

ۛ ندیده بر و سی زمین آسمان ۛ

ۛ بود صمن با شش چو سبائی مهر ۛ

سعادت در آغوشش ایوان او

ز وجودش در پیش و کم بسته است

بزنجیر عدلشستم بسته است

بنازم بزنجیر گردل شاه

همچشم شد در روز داد و خواه

در ایوان شاه ای بعد احتشام

چو خورشید بر برج بالای بابام

ازین دلکش افضر عالی پنا

سراکبر آباد شد عرشش سا

بود گنگریش از جبین سپهر

نمایان چو دندان سپین پهر

سجود ز آهن سرای سحر

نسکند سر نوشت بر از چهره دور

شرافت بکلی آن درخشان او

بمیان منبت حق طریقت این بادشاهین

پناه یگمان را تو نسبیق ادائی طاعات

و افشای حسنات روز افزون کناد

اختر ولایت و هدایت آن را بروزگار فرخنده

آثار این حق گزین و حقیقت آگین عاید گرداناد

آمین رب العالمین ط

نایب دیوان خاص که در قلعه اکبر آباد است

طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب

قبران ثانی شاه جهان بادشاه

غازی بنایافته و در عرصه سعادت سال صبر

سکه کهر و پیرا و آخر سال سست و ششم

جلوس اقبال مانوس مطابق سنه

یکهزار و شصت و سه هجری پیرایه انجام

در بروناج احتشام بر گرفت این روز بهار

پادشاه عادل را زود استوار می

بدام از پیش رو تیغ ظفر خیز

سخت پیاپی از کف ارباب یزد

جانبش را فلک خدنگذوری

جیبش را سحر آینه دوری

قطب آسمان دین پروری و شریعت

نور زهی مرکز عدل دوران گسترده حکومت

بر آستینم هزاران ناز و روز و فوز نمیشد

را با زمین فرادان باز و محبت و دولت

را از عشق خدمنش دوام پیداری ملک و

بخت را با جمال طلعتش کمال هواداری باد

بهشت از خاک درگاه فلک جاستش در و بنر و

گریانش و وزخ از آبش بیشتر نمیشد

و طبقه خوری ابیات بنائی ملک را ز و پایداری

سنگ مرصفا عدیل آن ہر روی کار نیامدہ

د از ظہور عالم محید سراپا منور متجالی نظیر آن

جلوہ ظہور نذا وہ لغیرمان خافان سلیمان اشم

سلطان خلیل احرام چہرہ افروز سلیمان

بانے مبانے جہا نیانے شامشاہ عشق بارگاہ

طل السد خلا بق موسس ارکان خلافت مرصص

بنیان عدل و راست کریمین قدمش زمین را

فروع بخش قنادیل اسلمی محراب نورگش

هلال نوید رساں عبد جواد الی ہر اطرش

فلعہ لعل فام ستم خلافت اکبر آباد کہ باز مردین

حصار سبع شد او پیوستہ گوی ہالہ

البت گرد و مہر افروز کہ بر سر شمع انطار کرامت

نشانیست مین ہمانا ہشتی قصب والا از

پوچھو، الا کہ از سر آغاز معبودہ بنائی اسر

بایدارشش باساق عرشش سدوشش و

گنبد ز فیض بارشش بار داف فردوس

هم آغوشش تبیان عالیشان بنیانش مسجبت

علی النقیوی و ذروه سپهر اقتراشش چنانچه

فاسقوی و نهوا بالا فوق الاعلی هر گلدسته اش

دسته نوری بالوزار کواکب بسته باقواره

فیضی از چشمه افتاب بسته هر زلزلش بشمع

بست و ششم در حجب المرجب سنه ۱۰۷۶

بکهنه اردو سفنا ووشش میسر از چاقا

به نثر پنجا جا و دانی انفال کبر و تدکتابه بر

بیشانی که در قلعه موتی مسجد است ابن کعبه

نورانی و بیت المعموره ثانی که در صبح

در حجب صفائی آن شامیت سبزه خورشید

نورانی و بیت المعموره ثانی که در صبح

شاه جهان بادشاہ غازی اندرون

ہجائہ اول جنوب رو یہ پائین نمود مرقہ

مرقد منور مضجع مہر بادشاہ رضوان

دستگاہ خلد آرامگاہ اعلیٰ حضرت علیہ السلام

مکانی مرقہ سلسلہ شیعانی صاحبقران

ثانیہ شاہ جهان بادشاہ غازی

طاب ثراہ و جعل الحسب مثواہ و درشب

مَقْلُ مِنْوَرٍ اَسْرَجْتُمْ بِاَفْوِيكُمْ

فَخَاطِبٌ بِمَتَانٍ حَلَّ تَوَقُّتٍ فِي

سَنَةِ هِجْرِيَّةِ بَرَزْتِ شَاهِ

بَادِشَاهِ غَازِي اَنْدَرُونِ مِجْرَايِ نِهَانِ

مَرْفَعِ مَطْهَرِ اَعْلَى حَضْرَتِ فَرْوَسِ شَبَابِي

صَاحِبِ اَنْثَانِيَّةِ شَاهِ جِهَانِ بَادِشَاهِ

طَابَ ثَرَاهِ سَنَةِ هِجْرِيَّةِ بَرَزْتِ

عالم گیر بادشاہ غازی عثمانی

کلیسی و پنج آثار عمل شہزادہ اسلم

اسیر قلعه لو بر ترمی

عالم گیر بادشاہ غازی تخت سن

طول عرض ارتفاع

سخت و دویم پائین نعوید جنوب

وچهار صد و شصت و چهار من و شش آنار

و سه پاؤ در دو را کبر بادشاہ الفیتر

سلطان محمد ابن عبد الغفور و ملوے

سنة ۱۰۳۶ بمكة شمس فرسخ دکن کرد طیف

الہ : شاہ جہانگیر ابن اکبر شاہ :

نوشته بود بر توپ کلان

ابوالمظفر محمدی الدین محمد اورنگ زیب

گفتی نفیض از آن بادشا :

بود سایه نور ذات اِلا

چو از دهر آن سایه گرد و بخن

منت سایه دیگر اندر میان

بدینا بود باس انجام کار

بجز دزد و دزدش روزگار

زمانه دگرگون شود هر نفس

از دوعالم قدس آباد باد :

ایات اندرون دروازده سکندره

گرداگر در وضع منوره نوشته است

بفرمان شاهشاهی ذوالجلال

که باشد شاهشاهی پیر و آل

شده از عدل آستان جهان روزگار

که جبران شده اندیشه روزگار

تخم بدوران او

زمین وزمان شد لغیرمان او

ولی دهر بے محرم بمان کسل

زکین محرم او کرد بیرون ز دل

ز تاثیر بے محرمی انجمن

روانش سوئی عالم جاودان

روانش همیشہ ز جنش ابد

ز دست اجل کس نبردست جان

چو خوش گفت آن کاهلی خیمه تنج

که از گوهر دانش اندوخت گنج

جهان ای برادر نماند بکس

دل اندر جهان آفرین بندوبس

ندارد عدل شاه اکبر کامگار

بسان بهشت برین روزگار

سپرست پر کبیر مہر شہدار

کہ باکینہ در محضر اید بکار

جہانت با بند موج شراب

از ان نشہ دل کیے شود کامیاب

ذبت است پچان کبیر و زنگار

سرگشت است آنرا اشغلام کار

نماز گہنی کبے جاوہران

سوئی آنچه ان رفت روشنها

شبه هفت کشور ازین پیش بود

که او هست جنت مسخر نمود

بنزد خردمند هوشیار دل

سرمایست این عالم آب و گل

مجموعه از جوهر نهند سپهر

که با کس بیایان نبردست محمر

این

سپهرت پر کبیرہ مہر شہدار

کہ باکینہ در محضر نایب بکار

جہانست بایں موج شراب

از ان نشہ دل کیے شود کامیاب

ز بخت بہت پیمان کبیر و زنگار

سگر گشت است آنرا خفگام گار

نماند بگیتی کسے جاودان

سوئی آنچنان رفت رویشها

شب هفت کشور ازین پیش بود

که او هست حجت مسخر نمود

بنزد خردمند هوشیار دل

سراشت این عالم آب و گل

مجموعه از جوهر نهند سپهر

که باکس بپایان نبردست محصر

پایان

چنان بشد آواز هاشم در جهان

که در دل گنجبر راز کفان

بپر و احست آنگونه رومی نه بین

که چون آفرینش جهان آفرین

گفتی و دافس زود چناه سال

چنین کردش احمی ز رومی جلال

چو از عدل آید کرد این جهان

بگوهر شدي بهتر از جان پاک

گرفتني بيک حمله ملک رزم

با يماي ابرو بدني بسبزم

چو لطف خدا لطف او عام بود

بهر کار چشمش با انجام بود

بدرگاه او هر که بردي پناه

رفتني ز ما و بما

جان پاک

ببالای زرین مست نشست

که بر تخت او گشته افلاک نشین

جهان را بیاراست از عدل و داد

دل اهل عالم از دگشتش داد

بر و پایه تختش از هر گرو ه

شده جمیع مردان عالم شکوه

به هزار فلک بی نظر سویی خاک

شگفتہ تراز باغ در نو بهار

ز حوض داوری را چو گیرند پیش

شناسند بیکانه را همچو خویش

شبه گوچین ز لبست در روزگار

بود سایه ذات پرور و گلزار

ز هفتاد و نعل بود شصت و دو سال

سر شاه اکبر آن سایه ذوالجلال

ببالائی زرین مست نشست

که بر تخت گذشته افلاک نشین

جهان را بیاراست از عدل و داد

دل اهل عالم از دگشتش داد

بر پایه تختش از سر گرو

جمع مردان عالم شکوه

سر سویی خاک

که ذاتش مبرا بود از عدم

همه بادشاهان روی زمین

از و صاحب نانج و تخت بگین

که از عدم آشکارا وجود

بود ذات او منظر عدل و جو

ز لطفتش که وجه طلبگار کام

بود در گشتش بجز خاص و عام

است کار بگران روضه منوره بمبو حبيب

محم حسنور خاضه گرویده بکار خدات مستر از

شده اند او ستاد عیسی نادر العصر

نویس ساکن روم ملازم بودند

امانت خان طغرانویس کن شهر

شیراز معزز بودند بو طیفه

محمد حنیف کافیه مای معماران ساکن

سنگ چک

دار از قفاح

سنگ تانبره

دار از قفاح دارم

دار از قفاح دارم

فرز

سنگینیم

سنگ بافت

درام  
از نفع  
درام  
درام  
از نفع  
درام  
از نفع  
درام

سنگ پیروزه

سنگ گویار

درام  
از نفع  
درام  
درام  
از نفع  
درام  
از نفع  
درام

سنگ شکنه

سنگ سفا

در ارتفاع

در ارتفاع

سنگ فیروزه

سنگ گوا لبار

در ارتفاع

در ارتفاع

سنگ سرن

سنگ پاي زم

سنگ ابري

سنگ را

سنگ مرمر

سنگ غوری

دارم  
ارفاقه دارم  
دارم  
دارم  
دارم  
دارم  
دارم  
دارم

سنگ کوبه

سنگ نیم

دارم  
ارفاقه دارم  
دارم  
دارم  
دارم  
دارم  
دارم  
دارم

سنگ

سنگ سرخ

سنگ پایی زهر

سنگ ابروی

سنگ نارا

در تمام  
در تمام  
در تمام

در تمام  
در تمام  
در تمام

در تمام  
در تمام  
در تمام

در تمام  
در تمام  
در تمام

سنگ مرمر

دائم  
از قفص  
دائم

سنگ کبود

دائم  
از قفص  
دائم

سنگ غوری

دائم  
از قفص  
دائم

سنگ نیم

دائم  
از قفص  
دائم

سنگ ابری از چهاری آمده بود

سنگ کهو از مقام جبجیله آمده بود

سنگ رخام از مکرانه آمده بود

سنگ سرخ از چند کوه آمده بود

سنگ شیشم برای کبوتر از کجماچ

سنگ نخود از مقام سبلکه

وزن سنگ های از روی پایشل و ستاد

سبز از در بامی رود و نبل آمده بود

نابزده از در بامی گنگ بگلان آمده بود

سنگ سلاخی و الله اعلم بالصواب

بامی زهر از کوه کما عون آمده بود

سنگ گوا لبار از کوه آمده بود

سنگ محبوب از ملک سورت

سنگ موسی از چهار بی آمده بود

مینی از شهر بادشیر آمد بود

مینی از شهر من آمد بود

فیروزه از بنت کلان آمد بود

لاجور و از طوفان آمد بود

منوچهر از در بامی شور آمد بود

سکیم از جنوب آمد بود

غازی از سکناره دریا آمد بود

گکھ دنجن در پناہش گر بخت

چو در محکمہا شش پرداختند

برای بفا لمنے ساختند

چو دست بفا این بارنگ رخت

خرا بے زو حشت لہجرا گر بخت

لنضیل سنگ ہائی کہ وزر و غم سوزہ

در پچیکا ری تبغیر میزدہ ست عین

عقیق از شهر بادشیر آمد بود

بمینی از شهر بن آمد بود

فیروزه از بنت کلان آمد بود

لاجورد از طرس نکا آمد بود

منوچهر از ور بای شور آمد بود

سکیم از جنوب آمد بود

غوری از کهنه چکناره دریا آمد بود

گھلے دنجن در پناہش گر بخت

چو در محکمہا شش پرداختند

برای بقا بمنے ساختند

چو دستِ بفا این بارنگ رخت

خرا بے زو حش لجر اگر بخت

تفصیل سنہ : بی کہ در روضہ منورہ

در پیکرِ رقی تعجبِ یزدادہ منت عشق

بقایش ازین سایه سر داشت

فضا صورت این بهارا نگاشت

نمود این اعمارست بهارا نگاشت

که ظاهرشود قدرت کردگار

اساسش بود چون زمین پایدار

چو ایمان صاحب دلان استوار

ندانم به نزد یک زنگش گریخت

شود چشم غرضش بد و مہر شکبار

درین بارگاہ فلک احتیاج

ز روزینہ داران یکے اُفتاب

فلک رزق خود از در چشمش

کہ ہمیشہ شام میگردد و مہر جانش

خداوند روزی رسانِ حیات

برین درکندر زق، سچو برات

نگین و کیسے ہر ساجنہ اپنا ہ

برین روضہ وقف است عفو الہ

ور و یابی از دلی سر نرو

کہ آمرزشش حلقہ پر در نرو

اگر عاصی آر و برین روضہ روی

سکند نامہ خویش را شست و شوئی

ز رفت نبطارہ این در مزار

بیار و گرا بر رحمت سحاب

اگر محبم آرد و درین در پناه

نشود، هیچ مغفور پاک از گناه

منبسم بود غنچه اش را هو سر

سنبش بنخیزد نجبر یک حس

هو اشش ز عفت حجاب آفرین

سنبش بنخیزد نجبر یک حس

این اسم

اینها

مان نوازی مثل در جهان

فوار

یارت هست از سرپا

بی فیض نگذشت زین در صبا

ست باغ باغ

ما شوق نثار و باغ

نجا بگرد و نقاب

ۛ ۛ ہوا تازہ و نرزا آب گھڑ

ۛ ۛ عمارت گراں مفد سبنا

ۛ ۛ ہنچہ فیض آور وہ آب

ۛ ۛ برین بقعہ پاک و الامت

ۛ ۛ نرستہ کنان ابرز محنت دام

ۛ ۛ اجابت کند از پی ہم قبول

ۛ ۛ قبول است انجا عباد قبول

از سنگ عجایب و غرائب در

عرصه مفتحه سال کلم اجمعین تعمیر یافت

از استعدایه نص شریف قالوا انا لله

و انا اليه راجعون اولئك

عليهم صلوات من ربهم ورحمة

پایج زمین جهان رفت چونماز محل

در جنت جرش خورگ

دل اندر جهان آفرین بندوبست :

بعد از انتقال سگیم حساب را نششماه

بیرون روضه برورد و از ده چوک دیگر زمین که او فناء

سپت امانت داشتند و کو اغذات

نقشه های مقبره هر یک را دستاویز آورد

و میدادند چون یک نفوس سپید علیحضرت

آمد بموجب آن نقش لطیفه روضه منوره

آنچه مانند بیتی کسی جاودان

دوست اجل کسی نبردست جان

دوست پیمان کس روشن کار

سگرمش است آنرا کعبه گام کار

چه خوش گفت آن کاملی نکته هیچ

که از گوهر دانش اندوخت گنج

جهان ای برادرش مانند کس

نایاب و کمال لطیف و عجیب و غریب گردد

اعلیٰ حضرت هر دو وصیت را بدل جان

قبول فرمودند چون دهر آرائی بگیم اندرون

شکم ممتاز محل نولد شد دل بگیم صاحب درشت

آورده بودند بگیم صاحب از جات خود

ما بگوشتیم از دار فنا بدار البقا رحمت اقامت

بر بستند و با عوران حبت الفرو و پس در بویستند

اقبال بخوده استفسار کردند بکجه صاحب

فرمودند که حق تعالی شش بار چها

پسر و چهار دختر داده است برای

نام و نشان همین کفایت میکند

چنان نشو و که نسل و گیر از کسی محل پیدا شود

که ما هم جنگ و جدال دارند و وصیت دوم

آنست که برای ما همچنان مکان تعیین باید که بر سر <sup>بهور</sup> <sub>موضع</sub>

آیتہ شریفہ الفقہ بگیم صاحب ارجمند و بزرگوار

فرمودہ کہ شاد و اایام محبوبی

و غیر و مدد و شادماندم الحال کہ ایند و نعل

باد شاد و صیب شاد و د و فرماز و

چان بخشید با جریست انتقال میکنم و

میر ویم نابیر آن و و وصیت ماست

امید که هر دو وصیت قبول شود و خداوند

افز

نجشش نماید غریب مناز حسینم

خون شاه جهان بادشاه سخنها می فرا

با هم و کلام می پر غم نشیند ناگه با تقاضا

محبت و الفت از حد بشمار بود بغیر زود

مثل باران از چشم خود اشک باریدن

گرفت بیست عالم گریبان آه تخریر شود

در نوایم چه مقدور که نفس بر شود

بای دید جمال یار ویدی یکچند :

بخونند که نوبت فرست امروز :

مشهور است که چون فرزندان در شکم باله

والده اش چگونه زنده بماند اکنون بقیه

ما شده از جهان فایه نرسد نگاه جا و دایه

رحلت می نماید شایسته و شبنده

مارا عفو نمایند و هر خطائی که سرزد شده

بگویند که قبل از تولد دهر آری بگویم اندر و

شکم ممتاز محل نابیده بود و بحسب و اشباع

نابین آن بگویم صاحب از حیات خود

ما پوگشتن شهباه را نزد خود خوانده

در عین عالم گریه و زاری میفرمودند <sup>ع</sup>آباء

پایام و دواعی و الفراقی است امروزه

پادشاه و وفاداری و انفاق است امروزه

آنکه در ده اند که شاه جهان پادشاه

غاندهی چهار هر دو استنکی دارا سکوه

دویم شاه شجاع سیم محمد مراد شهن

چهارم محمد اول رنگ زیب عالم گیر دگر اسکوه

پهار و ستران بود و نیکو انجمن آرای بیگ

دویم گیسوی آرای بیگ سیم حجه

چهارم بیگم چهره و حسن آرای بیگ

زادوی نواب اعظم والد توله

حوال کند و موتی مسجد قلعه

آباد و فتح پور سیکری و

مکاران و نام سنگهای و غیره

و حال اینکه پیدایش گنجینه در سال ۱۰۰۰

و شادوی شده بود و در سال ۱۰۲۱

وفات شده بود و در سال ۱۰۴۰ هجری

